



نشریه‌ای برای پیوند هر چه بیشتر ایرانیان مقیم میشیگان و آگاهی از آنچه در خانه‌ی آنها می‌گذرد.

آموزگاران: پروانه نوروزی، نغمه احمدی، ناهید صنیعی-یحیایی،  
مهدی یحیایی  
با همیاری: افروز انصاری پور

\*\*\*\*\*

خانه ایران میشیگان ویرایش و یا چاپ بخشی از نگارش‌های چاپ شده را از آن خود می‌داند. نگارش‌های چاپ شده بازگوینده دیدگاه نویسندگان است و فصل‌نامه در باره آن‌ها پاسخگو نیست. برگشت‌ها و پانوشت‌های نگارش‌ها تنها در نسخه الکترونیکی آورده می‌شود.

سر دبیر

محمود معلمیان

### سخن نخستین

در این روزها بیشتر ما تصویر های تلسکوپ وب از کهکشانهایی دور دست را می بینیم شاید به این فکر فرورفته باشیم که "آخرش کجاست؟" شاید سریع ترین وسیله ای که میتوان پیدا کرد یک "فوتن" باشد که واحد نور است با 300 هزار کیلومتر در ثانیه سرعت که در کمتر 2 ثانیه به ماه میرسد و دویست سال که رفتیداز این منظومه خارج می شوید و میلیونها سال نوری که بروید به ابتدای راه شبکه دیگری میرسید! تصور بعد جهان را مغز ما نمی تواند تجسم کند. این ناتوانی به همان اندازه عدم شناخت ما از "من" خویش می باشد. ممکن است همه نوع امکانات برای برخی از شما در اینجا فراهم باشد ولی اینها جای وطن و فرهنگ را نمی گیرد. فرهنگ ما را باید در اشعار سعدی و مولانا، سوهان قم، گز اصفهان، خاتم شیراز، ارتباط نزدیک خانواده ها با یکدیگر که همه و همه نتیجه قرن‌ها تحول اجتماعی است که این فرهنگ را بوجود آورده است. به همین دلیل است که اگر از ما بپرسند کجایی هستی؟ سرمان را بالا می گیریم و با افتخار می گوئیم "ایرانی هستیم!" این روزها وطن در التهاب است و بدنبال "زن-زندگی و آزادی" است که ما هم آنرا بدنبال میکنیم.

سر دبیر فصل نامه خانه ایران.

PHOM

Persia House of Michigan

Address:

P.O Box 251002

West Bloomfield, MI 48325

Tel: (248)403-5605

[WWW.persiahousemi.wildapricot.org](http://WWW.persiahousemi.wildapricot.org)



[persiahouseofmichigan@yahoo.com](mailto:persiahouseofmichigan@yahoo.com)

[www.facebook.com/Iranianofmichigan](http://www.facebook.com/Iranianofmichigan)

Persian School Location:

St. Stephen's Episcopal Church

5500 N. Adams Rd. Troy, MI

### انجمن سرپرستی خانه ایران - زمستان ۱۴۰۱

سالاربار: مهدی یحیایی

گنجینه‌دار: فریده کیان

دبیران: فریبرز محمودی، طاهره قریشی

سرپرست دبستان: ناهید صنیعی-یحیایی

کارشناس ترجمه: محمود معلمیان

کارشناس موسیقی: مهری واقعی

سرپرست هموندی: ناهید صنیعی-یحیایی

سامانه‌گر: رکسانا دشتی تهرانی

سرپرست پیوندها: فریبرز محمودی

کارپردازی: فرخنده فراهانی، سهیلا هشترودی، کاظم اصفهانیان،

حسین کیان، اکبر واقعی، ناهید صنیعی-یحیایی، مهدی یحیایی،

حمید قریشی، پویان پورمؤحد

سرپرست گروه تلگرام، فیس‌بوک و اینستاگرام: توحید زرین

قلمی

## آنچه گذشت

متاسفانه این روزها هرکس را که می بینی به یک نحوی سر در گریبان و پریش به نظر می رسد. چرایش را نه تنها من نمیدانم، از هر کس هم پرسش کنی جواب درستی برای آن ندارد! بگذارید داستانی برایتان بگویم:

عمو کامران با انگشت توی فضا یک منحنی سینوسی رسم می کند و سرش را پایین می اندازد. عمو کامران یک خانه ی بزرگ استخردار در کالیفرنیا دارد به اضافه ی یک فقره همسر بلوند آمریکایی و یک دختر دو رگه که فارسی حرف زدن بلد نیست. عمو کامران زمان شاه، زمانی که دلار هفت تومان بوده مهاجرت کرده. خانواده ی ما اصولاً خانواده ی مهاجری است. چند نسل پیش از ده دور افتاده ای در پشت کوه به تهران آمد، بعد هم از ایران مهاجرت کرد. پدرم با افتخار می گوید که ما خانواده ای هستیم که ظرف سه نسل از خرسواری در دهات، به خلبانی و بعد کار کردن در ناسا رسیده. البته درست می گوید و به جز خودش که تنها گاهی برای خریدن ماست از منزل خارج می شود، بیشتر خانواده ی پدری ام دور کره ی زمین چرخیده و اکثراً ساکن آمریکا هستند و آدمهای متخصص، مشهور و موفقی از آب در آمده اند. پدرم یک بار که مست بود به من گفت که خودش می داند که هیچ گهی نشده و روی کلمه ی گه تاکید کرد. با این همه پدرم با اینکه هیچ گهی نشده و نه خانه ای در کالیفرنیا دارد و نه حتی یک زن بلوند، حالش از عمو کامران خیلی بهتر است و حداقل مرتب داروی ضد افسردگی مصرف نمی کند. پدرم نمی فهمد که درد عمو کامران چیست و چه مرگش است که انقدر نق می زند و وقتی این را می پرسد عمو کامران با انگشت توی فضا یک منحنی سینوسی رسم می کند " بعد از مهاجرت می افتی توی یک منحنی سینوسی، میری بالا و میای پایین و این چرخه تا آخر عمرت تکرار می شود."

خونه ی من چند کوچه بالاتر از خونه ی پدری ام بود. هر از گاهی، شاید دو هفته یک بار، قدم زنان می رفتم خونه شون، در می زدم؛ چند دقیقه می نشستم و پدرم رو نگاه می کردم که روی صندلی همیشگی ش نشسته بود و رادیو امریکا گوش می داد و مادرم را که به گلدانهاش آب می داد و با مامبوهایش حرف می زد. بعد هم بلند می شدم و بر می گشتم خونه. توی زندگی چیزهایی هست که هیچ وقت بهشون فکر نمی کنی؛ مثل همین که دری باشد که انگشت را روی زنگ شماره یازده اش فشار بدی و صدایی از پشت آیفون بگوید بیا بالا، همین. وقتی مهاجرت می کنی همین چیزهای کوچک را کم می آوری. حتی گاهی چیزهای کوچک بد را مثل غروب های دلگیر تعطیلی تاسوعا و عاشورا. گاهی چیزهای بی اهمیتی مثل غارغار کلاغ های شهر و یا بوی نون سنگک برشته را کم می آوری. تو چیزهای کوچک را فدای چیزهای بزرگ تر می کنی، اما کسی به تو نگفته که همین چیزهای کوچک می تواند تو را تا مرز نابودی ببرد. همون طور که نرسیدن چند میکروگرم از یک عنصر ساده مثل ویتامین ب دوازده می تونه یک آدم هفتاد کیلویی رو از پا در بیاره. ممکنه نرسیدن همون ب دوازده اون آدم رو فلج کنه؛ ممکنه بکشدش. چون وقتی پای توازن در میان باشد چیزهای کوچک اونقدرها هم کوچک نیستن، و اگر بخوام خیلی مته به خشخاش بگذارم باید بگم که چیزهای بد هم اون قدرها بد نیستند، همون طور که آدم با فلور میکروبی روده اش به توازن می رسد.

بدیش اینه که مهاجرت این توازن را از بین می برد. تو سعی می کنی فراموش کنی، چاره ای نداری، باید جلو بری، باید ادامه بدی و بهای خواسته ات را بپردازی. جای گلایه هم نیست. زندگی در سطح ظاهری با آرامش و رفاه بیشتری جریان داره و به نظر می رسه که تو هم به رفاه و آرامش بیشتری رسیده باشی. اما واقعا زندگی چیه؟ خوشبختی چیه؟ البته می دونی که اون ور هم خوشبخت نبود. دلایلت همه مثل خورشید پیش چشمت می درخشد. در سطح خیلی



دکتر خوشنام در فصلنامه «ره آورد» شماره ۱۲۴/۱۲۵ در مقاله ای با عنوان «طنین رستاخیز ترانه»، با نگاهی به این موضوع پرداخته است و نظرش را اینطور بیان میدارد:

«دوره پهلوی دوم را از نظر رشد و پرورش ترانه میتوان به دو دوره تقسیم کرد:

۱- از سالهای ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲

۲- از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷

در دوره اول همه ی هنرمندان از جمله سا زندگان ترانه از آزادی نسبی برخوردار بودند. در سایه همین آزادی، همه هنرها پروبال گرفتند و از جمله حوزه های گوناگون موسیقی، دگرگونی های پیشروانه ای پیدا کردند. ترانه پردازان فرصتی یافته بودند که همچنان به راه های نو آوری و نیز بالا بردن کیفیت هنری کار خود بیندیشند. حاصل این اندیشه ورزی، ترانه های تازه ای بود که با آنچه در دو دهه قرن نخست خورشیدی به دست آمده بود، قابل مقایسه نبود. موسیقی از زیر یوغ موسیقی قاجاری به در آمده و شعرها زیر تاثیر موج نوعی که سر بر آورده بود، از مرز شمع و گل و پروانه فراتر رفت. پیوند شعر و موسیقی از دقت های فنی بیشتری برخوردار شد. رد پای ارکسترهای بزرگ و ساز آرایبی (ارکستراسیون) به میان آمد و کوتاه کنیم، موسیقی ملی ایران پوست انداخت. دگرگونی های عمیق تری را به جان پذیرفت و اعتبار شایسته نام خود را پیدا کرد.»

البته اینگونه ترانه ها جز افسردگی و ناامیدی در بین جوانان و به زندان افکندن آنان برای بدست آوردن آزادی بهره و ثمره ای

سطحی همه چی خیلی هم عالی و ارومه ولی چیزی کم است و در جای خودش نیست. چیزی در حد چند دقیقه تماشای پدرت روی اون صندلی همیشگی. تو بین عقل و احساس ت آویزان می مانی. بین موفق بودن و شاد بودن، بین همه ی چیز های کوچکی که هیچ وقت هیچ کس برات تعریف شان نکرده. اون وقت می افتی توی اون منحنی سینوسی لعنتی بی پایان. هیچ کس نمی فهمد درد تو چیست، وقتی از تو می پرسند که چه مرگته فقط می تونی توی فضا یک منحنی سینوسی بکشی. منحنی که هیچ کس نمی فهمدش، حتی خودت.

### ناشناسی از ناکجا آباد!

## پیوند شعر و موسیقی

### موسیقی اعتراضی چیست؟

در این برهه از زمان که خیزش شجاعانه مردم ایران در مقابل کشتار وحشیانه جمهوری اسلامی دنیا و جهان غرب را آگاه و شگفت زده کرده است، خود را متعهد و موظف میدانم که نوشتارم را با زبان موسیقی اعتراضی آغاز کنم. که خود بهترین زبان و اعتراض است.

موسیقی اعتراضی نوعی موسیقی است که در آن ترانه سرایان، آهنگسازان و خوانندگان آثاری را به منظور اعتراض به حکومت وقت میسازند و میخوانند. نمونه اش همین آهنگ «برای» کار شروین حاجی پوراست که تمام گروه ها و قشرها را دربر گرفته است. بی مناسبت نمیدانم که قبل از هر چیز شما را با نظرات و دیدگاه های دکتر محمود خوشنام که یکی از برجسته ترین کارشناسان موسیقی ایرانی است آشنا سازم.

ندشت. متاسفانه طبقه روشنفکر هم با تفکر اشتباه خود جامعه را بیشتر بسوی هرج و مرج سوق داد. باز میپردازم به نظریه دکتر محمود خوشنام در مورد موسیقی اعتراضی:

« بکارگیری ملودیه‌های جهشی و ریتم‌های تند و پیچیده عصبی. با اینهمه پاپ در همه جا یکسان عمل نکرد. در ایران در آغاز ملودیه‌های سنتی را با خود به‌همراه داشت که با ریتم‌های نرم درهم آمیخت. دانسته بود که ایرانیان عصیان و اعتراض را هم گوشنواز می‌خواهند. پاپ نرم ایرانی با جمشید شبیانی و با ترانه‌های غربی به فارسی درآمده اش آغاز شد و با گذر از محمد نوری، ویگن و منوچهر سخایی راه تکوین خود را پی می‌گیرد که نطفه‌ی اعتراض در پی ریتم‌ها و ملودیه‌های نوستالژیک پنهان شد. در نتیجه این کنش‌ها و واکنش‌ها، ترانه‌های اعتراضی در فراخ‌نای جامعه پخش شد. یکی از ترانه‌های اعتراضی که رمز و راز خیلی زیادی هم نداشت بر روی شبانه‌ای از احمد شاملو در پیوند با آهنگی از اسفندیار منفرد زاده شکل گرفت که فرهاد مه‌راد آن را خواند.»

**کوچه‌ها تاریک دکونا بستن / خونه‌ها تاریک طاقا شیکسته س /**  
از صدا افتاده تار و کمونچه / مرده می‌برن کوچه به کوچه  
نگا کن مرده‌ها به مرده نمی‌رن / حتا به شمع جون سپرده نمی‌رن  
مثل فانوسی ان که اگه خاموشه / واسه نفت نیس هنوز به عالم  
نفت توشه

یکی از شاعران موج نو و اعتراضی ایرج جنتی عطایی است که در حادثه سیاهکل همراه با موسیقی بابک بیات ترانه‌ی جنگل را ساخت:

**پشت سر جهنمه / روبرو قتلگاه آدمه**

و باز محمود خوشنام تفسیر خود را از این شعر چنین بیان میکند:  
« شاعر حس میکند که روح سیاه جنگل روح او را هم تسخیر کرده است. بعد صدای جغد‌ها را می‌شنود که از مردن پلنگ زخمی می‌گوید. بعد همین زوج یعنی ایرج و بابک ترانه‌ی «خانه» را به بازار فرستادند. خانه تاریکی که شاعر از آن هزارها خاطره دارد ولی کارش به ویرانی کشیده است. او سبب ویرانی را شرح می‌دهد:

**سیل غارتگر آمد / از تو رودخونه گذشت / پدر پیر مو. کشت /**

**مادرود یونه کرد.**

ایشان ترانه اعتراضی دیگری بنام «بن بست» را سرودند که با صدای داریوش اقبالی پخش و اجرا شد و تفسیر آقای خوشنام هم از این ترانه چنین است:

«ایرج از بن بست در میان همه کوچه‌ها می‌گوید که کوچه‌های قدیمی ما است. یک دیوار کاهگلی ما را از رودخانه بزرگ جدا می‌کند. رودی که

زمزمه اش پیوسته در گوش هاست. شاعر همه آرزویش رسیدن به زلال رودخانه است:

**ما یه روزی هر روزی باشه دیر و زود / میرسیم با هم به اون رود**

**بزرگ / تنای تشمونو میزیم به پاکی زلال رود**

بقول خوشنام، شاعر چه میدانست که روزی نه چندان دور، همه از رود بزرگ می‌گذرند و آرزوی بازگشت به همان دیوار کاهگلی را دارند. در موسیقی اعتراضی بد نیست از شاعر دیگری چون شهریار قنبری نام ببرم. او یکی دیگر از ترانه‌سرایانی بود که در آن دوره شروع به سرودن این گونه ترانه‌ها کرد. البته قبل از اینکه تحت تاثیر فضایی که هر روز سیاسی تر میشد قرار گیرد، ترانه‌های عاشقانه می‌سرود و در اختیار خوانندگان محبوب آن زمان چون گوگوش قرار میداد. به‌رحال سروده‌ی معروفش چون «بوی خوب گندم» را با آهنگسازی واروژان و صدای داریوش به بازار فرستاد. که بسیار گل کرد. بقول دکتر خوشنام:

«تصویری از استعمار را در جامعه پیش سرمایه داری، رنگ و بوی جهانی می‌بخشد.»

**بوی گندم مال من، هر چی که دارم مال نو / یه وجب**

**خاک مال من / هر چی می‌کارم مال تو**

**تو بفکر جنگل آهن و آسمون خراش / من به فکر یه اتاق**

**اندازه من واسه خواب**

**شهر تو شهر فرنگ، آدماش ترمه قبا / شهر من شهر دعا،**

**همه گنبدش طلا**

گاه. به این فکر میکنم که اکنون که به آرزو‌ها و خواسته‌های طبقه‌ی باصلاح روشنفکرمان رسیدیم و دارای گنبد‌های طلا گشتیم، داستان‌های این آقایان چه خواهد شد؟ رویاهایشان بکجا خواهد رسید؟ پیشیمانند یا نه؟ باز دکتر خوشنام می‌گوید:

«متن قصه دو ماهی و جمعه، اولی با موسیقی بابک افشار و

دومی با موسیقی اسفندیار منفرد زاده، هر دو از شهریار قنبری است. اولی خودش را بند ناف ترانه‌سرای ایران نوین میداند و

دومی به گمان ما یکی از تند و تیزترین متن‌های ترانه‌ای

بشمار می‌رود که گر چه زیباست ولی الزاماً با واقعیت سازگار

نیست.

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی / دست خود ز جان شستم از  
برای آزادی

در محیط طوفان ز ماهرانه در جنگ است / نا خدای استبداد با  
خدای آزادی...

از میان انبوه ترانه های اعتراضی دوران انقلاب که از سیاوش کسرای  
بازمانده، یکی هم به نگاهی به حادثه خیابان ژاله در سال انقلاب دارد و  
موسیقی ترانه از حسین علیزاده است. متن ترانه بخوبی غلیان روح شاعر  
را باز می تاباند. واژه خون چند بار در هر بند ترانه بکار رفته است:

ژاله بر سنگ افتاد چون شد؟ / ژاله خون شد، خون چه شد، خون  
چه شد

ژاله خون کن، ترانه خون کن، سلطنت زین / خون واژگون کن / ژاله  
بر رخ نشاند، گلپران کن

بر شهیدان زمین گلستان کن / نام گمنام ها جاودان کن / تابه صبح  
آید این شام تیره / در شب تیره آتشفشان کن

در این میان پرویز مشکاتیان بر روی شعری از برزین آذر مهربا عنوان «  
رزم مشترک» آهنگی نهاد که جوهر عاطفی بیشتری داشت. این ترانه-  
سرود کوتاه ولی تاثیرگذار که «همراه شو عزیز» عنوان دوم آن است، تا  
زمان ما باقی مانده و به استمرار در گرد هم آبی ها ورد زیانهاست.

همراه شو عزیز / تنها نمان به درد / کین درد مشترک / هرگز جدا  
جدا / درمان نمی شود

دشوار زندگی هرگز برای ما / بی رزم مشترک آسان نمی شود  
باید گفت که متاسفانه به یکی دوسه سال مانده به انقلاب، رونق اینگونه  
ترانه-سرود خیلی زیاد شد. منجمله احسان طبری (ا.اسپهر) فعال و  
نظریه پرداز حزب توده وارد میدان ترانه سرایی شد و ترانه «میهن» را  
سرود. که با موسیقی حسین علیزاده و صدای محمد رضا شجریان اجرا  
شد. تفسیر خوشنام در مورد این ترانه چنین است:

« متن این ترانه بسیار متوسط است و درستی این نظریه را ثابت میکند  
که هر کسی را بهر کاری ساخته اند. خوب دقت کنید:»

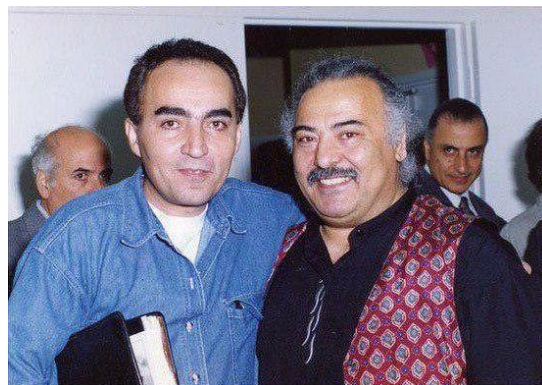
ایران خورشیدی تابان دارد / با جان پیوندی پنهان دارد / مهرش  
جاودان با دل پیمان دارد تا جان دارد...

پایان کلام

و اما دکتر خوشنام، نظریه پرداز خوب ما نظرش در مورد «تعهد» در  
ترانه سرایی چنین است:

« در هنر ترانه سازی نوین ایران «تعهد» غالباً این معنا را میداد:

بازگویی واقعیات بیرونی به یاری حس و حال شاعرانه ی درونی. ترانه ها  
از بخت خوش کمتر به «شعار» آلوده شد و با شعور رابطه داشت. با



داره از ابر سیاه خون می چکه / جمعه ها خون جای بارون می چکه

حال اگر جمعه ها گرچه «سیاه» بودولی خون جای بارون نمی چکید.  
نفس ها در می آمد. انتشار همین ترانه ی جمعه نشان میدهد که میشد  
دهان باز کرد، میشد قلم را دوانید. نمیدانیم چگونه از جمعه های اسلامی  
بگوییم که شرمنده خویش نباشیم.

داریوش حواننده انقلابی آنزمان با سروده ای از اردلان سرفراز و موسیقی  
فرید زلاند ترانه ی اعتراضی «شقایق» را میخواند. اردلان سرفراز  
میگوید که «شقایق» را پس از شنیدن خبر اعدام گل سرخی سروده  
است، اما داریوش می گوید که او ترانه ی عاشقانه ی «شقایق» را بعد از  
مرگ دوست دخترش خوانده است که او را بسیار دوست میداشت. اما  
هرچه هست زیبا بود و بر دلها نشست.»

شقایق درد من یکی دوتا نیست / آخه درد من از بیگانه ها نیست  
کسی خشکیده خون من رو دستش / که حتا یک نفس از من جدا  
نیست

شقایق جای تودشت خدا بود / نه تو گلدون نه تو قصه ها بود  
حالا از تو فقط این مونده باقی / که سالار تموم عاشقایی

ترانه های در خدمت انقلاب

نظریه پرداز ما خوب ما در موسیقی، دکتر محمود خوشنام چه خوش  
میگوید:

« ترانه های اعتراضی پیش از انقلاب، صراحت بیان نداشت و با ایما و  
اشاره حرف خود را میزد. از سال ۱۳۵۶ / ۱۳۵۷، ترانه های اعتراضی با تن  
سپردن به انقلاب از پوشش تمثیلی خود به در آمد و به شعار و صراحت  
نزدیکتر شد. در واقع نوعی سرود-ترانه جای ترانه را گرفت. حتا  
خوانندگان محلی به خواندن این گونه سرود-ترانه ها پرداختند. لطفی  
شاید یکی از پرکارترین ترانه-سرود سازان بود. از جمله میتوان از آهنگی  
یاد کرد که او بر روی غزل فرخی سیستانی نهاد و به گونه ای گروهی  
اجرا شده است.

### برای این هوای آلوده / برای ولیعصر و درختان فرسوده

برای پیروز و احتمال انقراضش / برای سگ های ممنوعه / برای گریه های بی وقفه

برای تصویر تکرار این لحظه / برای چهره ای که میخنده

برای دانش آموز ها برای آینده

برای این بهشت اجباری / برای نخبه های زندانی

برای کودکان افغانی / برای اینهمه برای غیر تکراری

برای اینهمه شعار های تو خالی / برای آوار خانه های پوشالی

برای احساس آرامش / برای خورشید پس از شبای طولانی

برای قرص های اعصاب و بیخوابی / برای مرد میهن آبادی

برای دختری که آرزو داشت پسر بود / برای زن زندگی آزادی

با سپاس: **مهری دشتی واقعی**



اینهمه میتوان بسیاری از آنها را « متعهدانه » بحساب آورد. اسفندیار منفرد زاده، آهنگساز نو اندیش در مورد ترانه هایی که بقول او «

باراجتمایی » داشت، میگوید: مهمترین دستاورد پیروی از تعهد درونی شده-دست کم در جهان سوم- استمرار مبارزه با « سانسور » است. ولی جگونه؟ با کدام سلاح؟ طبعاً با سلاح کلام. ولی کدام کلام؟»

اما دکتر خوشنام در مورد سانسور ترانه های پیش از انقلاب دیدگاهش را اینطور بیان میدارد و میگوید که:

« در سالهای دهه ی ۱۳۵۰ برخورد سانسور با ترانه های متعهدانه خشن تر شد. حتا بعضی از ترانه خوان ها و ترانه سرا ها را بازداشت کردند و در واقع از آن ها « تعهد » گرفتند که دیگر پایبند « تعهد » نباشند. عوامل دستگاه سانسور، شایعاتی را نیز در مورد زندگی خصوصی ترانه پردازان نو که شهرت فراگیر پیدا کرده بودند پخش می کرد تا شاید با بد نام کردن آنان بتوانند محبوبیتشان و از این راه تاثیر ترانه هایشان را کم کنند. ولی

این ترفنند ها هیچکدام موثر واقع نشد. ترانه سرایی نوین همچنان پیش میرفت. همچنان حرف های خود را میزد و برای فرار از سانسور، نماد های تازه ای را پیدا میکرد. مهارت در پرده گوئی، از سوی شاعر و نویسنده و کشف محتوای آن از سوی مخاطبان، همیشه لذت ویژه ای برای هر دو سوی ارتباط دارد. ولی گرایش به ابهام و در پرده گفتن، گوئی در سرزمین های استبداد زده از جای دیگری نیز سرچشمه میگردد. شاعر، نویسنده یا ترانه سرایی که میخواهد در تنگنای محبوبیت ها حرف خود را بزند، بهترین راه را در برگزیدن نماد ها و نشانه هایی می بیند که توان آن را دارد که از زیر تیغ سانسور به سلامت عبور کند و پیام اصلی را به مخاطبان برساند.»

حال ببینیم که مخاطبان این نماد ها چه کسانی بودند؟ من با دکتر خوشنام هم عقیده ام که این مخاطبان بیشتر از طبقه ی روشنفکر و همدرد با هنرمندان نماد ساز بودند. آن ها بودند که با نقد ها و تفسیر های بجای خود به مرور معنای نماد را در جامعه پراکندند و همگانی کردند. البته ماموران سانسور هم بیکار ننشستند و با هنرمندان نماد ساز درگیر شدند. حتا حرف های ساده و عاشقانه را هم به خیال خود نمادین تشخیص دادند و سانسور کردند. بهرحال در ایران پیش از انقلاب، ترانه سرایان زبان و بیانی را به کار گرفتند که تاثیر گذار بود و همین امر سبب ماندگاریشان در ذهن جامعه شد.

در پایان متن ترانه ی « برای » را برای شما مینویسم.

برای تو کوچه رقصیدن / برای ترسیدن به وقت بوسیدن  
برای خواهرم، خواهرت، خواهرامون / برای تغیر مغز ها که بوسیدن  
برای شرمندگی، برای بی پولی / برای حسرت یک زندگی معمولی  
برای کودک زباله گرد و آرزوهاش / برای این اقتصاد دستوری

همین هم در یک زندگی خیلی خوب و عادی، جایی که، هیچ کسی به هیچ کسی به خاطر عقایدش شلیک نمی‌کند و همه چیز آرام است؛ آدم‌های زیادی مشت مشت قرص ضد افسردگی می‌خورند، که بتوانند خودشان را هر روز صبح از داخل رختخواب بیرون بکشند.

خیلی‌ها معتقدند، که پیشرفت تکنولوژی، اینترنت، نخودفرنگی غیر ارگانیک و گِلوتِن، ماها را اینجوری کرده و قدیم‌ها مردم خوشبخت‌تر بودند. شما بشنوید و باور نکنید. حتی هزارها سال پیش شاهزاده‌ای هندی به نام سیزارتا یا همان بودا گفت که “زندگی رنج است”. رنج، یا به زبان بودا “دوکا”. هایدگر به این می‌گوید: “اضطراب وجودی”.

این‌ها را نگفتم، که ناامیدتان کنم. چیزهای خوب و دلنشین هم در دنیا کم نیست. می‌توانید از آنها در راه کمک بگیرید و هر وقت داشتید در چاه غم فرو می‌رفتید مثل “رَسَن” به آن چنگ بیندازید و بیایید بیرون.

یکی از این طناب‌ها؛ موسیقی است. اگر توانستید سازی بزنید؛ اگر نتوانستید به آن گوش کنید. وقت‌هایی که شاد هستید، موسیقی گوش کنید و وقت‌هایی که غمگین بودید بیشتر موسیقی گوش کنید. آنجا که از هر حرکتی عاجز ماندید؛ برقصید. رقصیدن بهترین و مفیدترین کاری است، که می‌توانید برای روحتان بکنید. هر جا ریتمی شنیدید، که می‌شد، با آن رقصید، خودتان را تکان بدهید، حتی اگر ریتم چکیدن قطره‌های آب از شیروانی باشد. رقص از نظر علمی، هم ارتعاش شدن با جریان هستی است، بی‌مه‌ار و بدون ترس از دیده شدن برقصید. راستی اگر صدای خوبی داشتید موقع رقصیدن یک کم هم آواز بخوانید، اما اگر نداشتید هم مهم نیست.

چیز دیگری که می‌توانید بخوانید کتاب است. خواندن کتاب به شما کمک می‌کند زندگی‌های دیگری را که هیچ وقت نمی‌توانستید تجربه کنید را تجربه کنید. فیلم هم همین کار را

## آگهی همدردی

♥ خانم لیلا هدایتی، هموند خانه ایران مادر خود را از دست دادند که به ایشان و خانواده ارجمندشان تسلیت می‌گوئیم.

♥ آقای بهمن جلالی هم مادر خود را از دست داده اند که به ایشان و خانواده ارجمندشان تسلیت می‌گوئیم.

♥ دوست گرامی و هموند دیرین خانه ایران آقای امید انتظامی هم مادر خود را از دست دادند که به ایشان و خانواده تسلیت می‌گوئیم.

♥ دوست گرامی دکتر فرور را هم از دست دادیم که به خانواده اش بخصوص همسر و دخترش تسلیت می‌گوئیم.

♥ دوست عزیز و هموند و از پایه گزاران خانه ایران بابک روشن در ان آربر در نبرد با سرطان تاب نیاورد و از میان ما رفت. روحش شاد باد. به خانواده و دوستانش تسلیت می‌گوئیم.

انجمن سرپرستی خانه ایران.

## دوستان خانه ایران در اینترنت

نوشته ای ارسالی توسط دکتر حمید سنجاق ساز که به دل می‌نشیند

چند سطری مفید برای حوصله داران:

هایدگر فیلسوف آلمانی می‌گوید: اگر بخواهم با شما رو راست باشم باید بگویم، که زندگی به شکل گریزناپذیری سخت است و این ربطی به جایی که، هستید و جوری که زندگی می‌کنید، ندارد. من به آن می‌گویم: “اصل بقای سختی”. یعنی سختی از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌شود ولی نابود نمی‌شود. برای

در یک ابعاد دیگری می‌کند. اما کتاب همیشه یک سر و گردن بالاتر از فیلم است، چون قوه تخیلتان رو به کار می‌گیرد؛ و روند ذهنی‌تر و عمیق‌تری است. تا می‌تونید کتاب بخوانید. وسط کتاب‌ها حتما چند صفحه هم برای مطالعه در مورد ستاره‌ها و کهکشان‌ها وقت بگذارید، چون کمکتان می‌کند، که ابعاد چیزها را بهتر درک کنید و یادتان نرود، که در کل هستی کجا ایستاده‌اید. برای همین، قدیم‌ها بیشتر فیلسوف‌ها ستاره‌شناس هم بودند. شاید نخواهید یا نتوانید منجم بشوید، ولی همیشه می‌توانید وقت‌هایی، که غمگین هستید، به آسمان نگاه کنید و ببینید، که غم‌هایتان در برابر عظمت کهکشان چقدر کوچک است...

طناب‌های دیگری هم هست؛ چیزهایی مثل نقاشی کردن، عکاسی، کاشتن یک درخت؛ آشپزی با ادویه‌های جدید، سفر کردن، حرکت... ما برای نشستن خلق نشده‌ایم. صندلی یکی از خطرناک‌ترین اختراعات بشریست. به جای نشستن قدم بزیند؛ بدوید، شنا کنید، اگر مجبور شدید بنشینید؛ برای خودتان، همنشین‌هایی پیدا کنید و از مصاحبتشان لذت ببرید. \*پیدا کردن دوست خوب خیلی هم آسان نیست. اما اگر دوست خوبی باشید؛ دیر یا زود چند تا آدم خوب دورتان جمع خواهند شد.\* در ضمن، دایره دوست‌هایتان را به آدم‌ها محدود نکنید. شما می‌توانید تقریباً با همه موجودات زنده دنیا دوست باشید؛ گل‌ها، علف‌ها، ماهی‌ها، پرنده‌ها، و بله حتی گربه‌ها. حیوان‌ها گاهی حتی از آدم‌ها هم دوست‌های بهتری هستند.

در زندگی چاه غم زیاد است ولی طناب هم هست؛ سرِ رَسَن را ول نکنید. اما مراقب باشید، که به طناب‌های پوسیده مثل الکل، دود، پول و حتی غرور و موفقیت آویزان نشوید، چون از داخل چاه بیرون‌تان نمی‌آورد و بدتر رهایتان می‌کند ته چاه... بگردید و طناب‌های خودتان را پیدا کنید و اگر نتوانستید پیدایش کنید؛ "بافیدش". آدم‌های انگشت شماری طناب بافی بلدند. دانشمنداها، کاشف‌ها، مربی‌های فوتبال، کم‌دین‌ها و هنرمنداها همه طناب باف هستند و طناب‌هایی را بافتند، که

آدم‌های دیگر هم می‌توانند، سرش را بگیرند و با آن از داخل چاه بیرون بیایند.

اگر ما امروز از سیاه سرفه نمی‌میریم برای این است، که طنابی را گرفتیم، که لویی پاستور سال‌ها پیش بافته است. "سمفونی شماره پنج" طنابی است، که بتهوون با نت‌ها به هم پیوند زده است. "صد سال تنهایی" طنابی است، که مارکز با کلمه و خیال به هم بافته است. بیشتر طناب‌ها را یک روزی کسی، که شاید ته چاه زندانی بوده بافته است.

**نوشتار های دوستان خانه ایران در اینترنت این بار به از خود گذشتگی جوانان ایران، بخصوص بانوان دارد که چند نوشته را برایتان برگزیده ایم: نوشته زیر را بانو ذوالریاستین فرستاده اند:**

نوشتاری شایسته از شاهین بانوی ایران زمین، دکتر شاهین: شاهکاری از درستی آنچه برمیهن مان گذشته و می‌گذرد. آفرین و هزار آفرین بر این بانوی بزرگوار.



انقلاب نتیجه ناآگاهی بود

جنگ نتیجه انقلاب بود

عقب ماندگی نتیجه جنگ بود

تحریم نتیجه عقب ماندگی شد

و اختلاس و دزدی نتیجه تحریم!

فقر و فلاکت اقتصادی - فرهنگی نتیجه اختلاسها

ایمان و خرافات نتیجه فقر

و ناآگاهی نتیجه خرافات

این چرخه ۴۲ سال کابوسی است که با ناآگاهی شکل گرفت و هنوز هم با ناآگاهی ادامه دارد...

ایران کشوریست که توسط مردمش \*چهار میخ\* شده...

میخ اول : جهل

میخ دوم : خرافات

میخ سوم : تعصب کور



میخ چهارم: امامزاده پرستی

ما جماعتی هستیم که میخ بر دامان خود و کشورمان گذاشته و بر تخته چهارمیخ کردیم که نه خود و نه کشور قادر به حرکت رو به جلو نیستیم..  
گسستن از این میخ کوبها فقط با اندیشیدن ممکن است، پس باید احساس را کنار گذاشت و لحظه ای در تفکر عمیق فرو رفت.

🏠 آهای آقای نسبتا محترم با شمام

وقتی که پوشاندن چندتار مو در محیط اجتماع مهمتر از مقابله با فسادهای درون جامعه بشود... \*نجابت\* از بین میرود!  
وقتی که کنترل ظاهر و صحبت‌های مهماندار هواپیما مهمتر از نظارت فنی پیش از پرواز بشود... \*امنیت\* از بین میرود!  
وقتی که دلسوزی مسئولین برای کشورهای عربی مهمتر داخلی باشد

\*بودجه مملکت\* از بین میرود!

وقتی که زیارت سرزمین های عربی مقدس تر از خاک پاک وطنم باشد

\*ارزشها\* از بین میرود!

وقتی که جرم اختلاس و رانت خواری نادیده گرفته میشود و اقساط عقب افتاده یک کارگر ساده توهین آمیز قلمداد میشود  
\*عدالت\* از بین میرود!

وقتی که هزینه ساخت مسجد و ضریح طلا در کشورهای عربی واجب تر از ساخت بیمارستان و مدرسه در مناطق محروم و جنگ زده وطنم میشه

\*ارزش پول\* از بین میرود!

وقتی که پول بادآورده و اضافه حاجی خرج مکه و کربلا رفتن بشه و روز به روز بر شمار گرسنگان و مستضعفان اضافه بشه  
\*وجدان بیدار\* از بین میرود!

وقتی که ختم قرآن، نماز، عبادت و دعای کمیل و... به زبان عربی خونده بشه و معنی یک کلمه رو هم متوجه نشی \*اخلاق اجتماعی\* از بین میره!

وقتی که خرافات و جهالت در جامعه جزو دستور کار باشه و ملت رو بلانسبت خر حساب کنن \*اعتماد\* در بین مردم از بین میرود!

وقتی که متن پرچم کشورم عربی، نوشته های دیوارهای شهرم عربی، اذان و نیایش خداوند به زبان عربی، زبان بهشتیان به عربی عنوان شود

\*زبان پارسی\* از بین میرود!

وقتی که بی کفایتی مسئولین باعث گرانی و قحطی و تحریم و نابودی ایران باشد \*درآمد و پس انداز و آرامش و تحکیم خانواده\* از بین میرود!

وقتی مسئولین بزرگترین دزدان سرگردنه هستند و بیانش تخلف باشد

\*ایمان\* در بین مردم از بین میرود!

وقتی که آدرس بهشت را به من و تو آموزش میدهند و خودشان خطاکارترین و دروغگو ترین باشند \*مذهب و اعتقاد\* از بین میرود!

وقتی که رشادت و پهلوانی اسطوره های وطنم در طول تاریخ نادیده گرفته شود و به جای آن روضه خوانی برای نیاکان

اعراب مطرح شود

\*ارزشها\* از بین میرود...

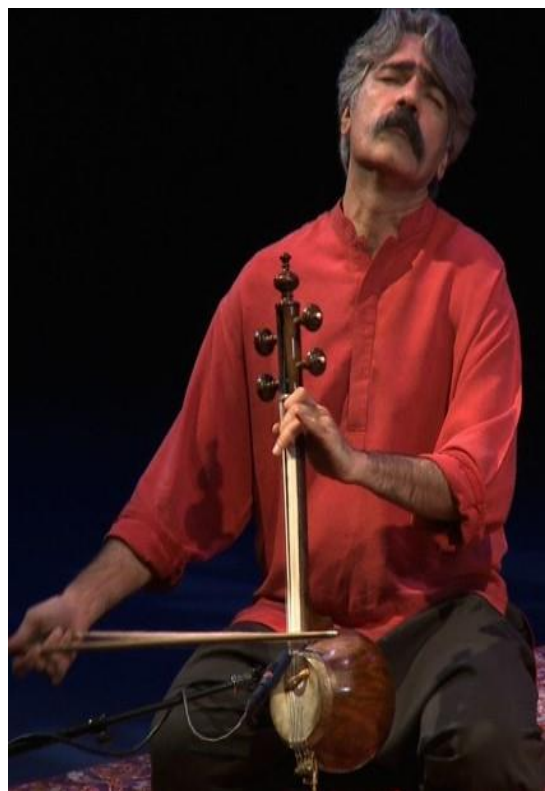
وقتی که تفکیک جنسیتی مهمتر از احترام به حقوق انسان ها و ایجاد فرصت های برابر بشود... \*آزادی\* از بین میرود!

وقتی که فیلتر کردن، سانسور و پارازیت انداختن مهمتر از حذف آسیب های اجتماعی بشود... \*شادابی\* از بین میرود!

وقتی که فروش و سود بیشتر مهمتر از هزار جور پالم و زهر مار تو مواد غذایی بشود... \*سلامت\* از بین میرود!

وقتی که ثقل و کپی کاری مهمتر از اندیشه و ایده پردازی برای پیشرفت بشود... \*خلاقیت\* از بین میرود!

و آقای دکتر مهدی یحیایی نوشته ای از کیهان کلهر  
بزرگمرد موسیقی ایران ارایه کرده اند:



کیهان کلهر:

«من یک موسیقی‌دانم و کارم گفتن نیست اما سالهاست که  
«گفتن» را به بخشی از کنسرت‌هایم اضافه کرده‌ام. گفتن از  
وطنم ایران، از کشتار و حذف سیستماتیک، از شکنجه، ترور،  
خفقان، از بریدن نان اهل علم و فرهنگ، از بلای سانسور، از  
تبعیض و فساد و نیز از عشق و انسانیت و اتحاد.

در ابتدا، چند خطی خطاب به بالانشینان حاکم که به زور و  
قدرتشان غراند می‌نویسم؛

ما ایرانیان نه مظلومیم و نه ظالم‌پرور، «ما بر خلاف شما  
متمدنیم».

ما از اولین مردم دنیاییم که بر زمین کاشتند و درویدند، اولین  
مردمی که اسب را رام کردند، کاریز زدند و فرش بافتند.

همان مردمی که چندی پس از غلبه اجانب، دبیری دیوان  
حکومت اموی را در دست دانایی و حکمت خویش گرفتند و به

وقتی که ساخت و ساز بیشتر، مهمتر از حفظ محیط زیست و  
درختکاری میشه... \*طبیعت\* از بین میرود!  
وقتی که دلواپسی عقیدتی دانشجویان مهمتر از دلواپسی های  
علمی شان بشود... \*دانش\* از بین میرود!  
وقتی که دروغ و ریاکاری در ارتباطات مهمتر از صداقت و  
راستی بشود...

\*اخلاق\* از بین میرود!

وقتی که درآمد عسلوبه به تنهایی درآمدی معادل \*هفت\*  
کشور معادل ایران باشد که \*لارژ\* زندگی کتن سایر منابع  
نفتی و طلا و مس و فولاد و پسته و زعفران و... به کجا میروند!  
وقتی که صدای بوق ماشینهای مدل بالا مهمتر از صدای تیشه  
فرهاد بشود... \*عشق\* از بین میرود...،،،

وقتی که این مطالب توسط من و تو خوانده میشود و سکوت  
میکنیم و جرات نشر آنرا نداریم \*شهامت\* از بین میرود. ♥



برای #زن  
که دیه ش نصف بود  
خوابش چپ  
عقلش ناقص

و یک دنیا را تکان داد!!!

آنان آداب حکومت و کشورداری و حتی معاشرت و ادب آموختند.

در این چهار دهه سعی کردیم با شما نیز به جای زبان لعن و نفرین و اعدام و حد و تعزیر، به زبان فرهنگ برخواسته از تمدن مان سخن بگوییم اما پیداست که نیاموختید و کماکان بر سر کبر و تفرعنید، البته آمویان هم نیاموختند و شد آنچه باید می شد.

و دیگر سخنی با همکاران شریفم؛

به عنوان تنی از جامعه‌ی موسیقی که در نوجوانی بارها سازش توسط تندروان ارزشی آن زمان بر سرش خرد شده، کسی که سال‌هاست در کنار بسیاری از شما اهالی فرهنگ تخفیف و تحقیر دیده و شغلش به مثابه اشاعه‌ی فحشا جلوه داده شده، کسی که از یازده سالگی کار کرده و صدها مرتبه دور کره‌ی زمین، کشور به کشور و شهر به شهر گردیده، کسی که مانند اکثریت قاطع مردمش تازه از راه نرسیده و بر سفره انقلاب و جنگ ننشسته و هر روز با این سیستم عبوس و تفرقه افکن روبه‌رو بوده است، مصرانه بر انجام فعالیت‌های فرهنگی و مطالعه در این زمینه تأکید می‌کنم. از همکارانم می‌خواهم که هیچ فعالیتی اعم از نمایش و کنسرت و برگزاری جلسات فرهنگی و... را «علی‌الخصوص در ایران» لغو نکنید حتی اگر رایگان، اگر آنلاین، به هر طریق که می‌شود فعال بمانید. ما چهل و چند سال است که هر روز با این ماشین سرکوب جنگیده‌ایم، لغو و عدم اجرای برنامه‌های فرهنگی خواست کسانی است که از اجتماع و اتحاد و تعالی و تفکر مردم می‌هراسند. با کار نکردن و کنار نشستن، دشمنان خرافه‌پرور ایران و فرهنگ ایرانی را به خواسته‌شان نرسانید.

اینک، امروز با هر علم و هنری که دارید در صحنه و کنار مردم بایستید و همه را به اتحاد فراخوانید و به هر قیمتی سفیر مردم ایران و تمام اقوامش باشید و فریاد حق‌خواهی‌شان را به گوش جهان برسانید.

کار فرهنگی و هنر جدی تعطیلی بردار نیست و هیچ دگرگونی اجتماعی با حذف فرهنگ امکان‌پذیر نیست، که اگر چنین گردد نتیجه‌ای جز رضایت و خواسته‌ی این اندک طایفه‌ی ضد فرهنگ در پی نخواهد داشت.

می‌دانم که سخت است چون گاهی زور غفال و رسانه‌های داخلی و خارجی اینان، از آرشیوی من و مضراب همکارم و فریاد شما بیشتر است؛ اما باور دارم که ممارست و اتحاد و کار و جنگندگی، در آخر آزادی را ممکن می‌سازد. بیش نگویم و تنها به خطی از جان نوشته، به هموطنانم می‌گویم:

همچون سیزده سال گذشته، تمام صحنه‌هایی که من روی آن ساز بزنم تریبون مردم آزادی‌خواه و آزادگان به تنگ آمده‌ی «سرزمینم ایران» خواهد بود.

دست‌در دست و قدم‌به‌قدم کنار شما

**کیهان کلهر**

**نوشته بعدی هم ارسالی بانو مهوش ذوالریاستین است:**

این را دوستی فرستاده وصف حال ماست:

برای ما چیزی که این روزها بیشتر از هر وقت دیگری حیرت آور است رد پای عشق است!  
اگر روزنامه داشتم صبح تیترا می‌زدم، مردم ایران عاشق شده اند!

این روزها یک کشور، درست شبیه عاشق‌ها رفتار میکنند. سر سپرده و خالی از ترس، شیدا و رقص کنان انگار بر روانشان هک شده " ما گر ز سر بریده می‌ترسیدیم، در محفل عاشقان نمی‌رقصیدیم "

برای هم بغض میکنند، گریه میکنند، خون میدهند و زندگی پیش کش میکنند. در تهران برای نیکا خون گریه میکنند و در زاهدان صف به صف به خاک می‌افتند.

نوشته بعدی را خانم دخی خدادوست فرستاده اند که در شروع آن نوشته اند: "آخ که چقدر این پست قشنگه لطفا آهسته و آروم بخونیدش":

دلنوشته آقای دکتر کرمی  
متخصص چشم - تهران

آهالای ...اونائی که بعد از ما میان و دومرتبه این خیابونارو پر زرق و برق و آسمونارو پاک و دل مردمو شاد و لبها را خندون میبینی...

خواهشاً از ما هم یادی کنی...،  
آهالای خوش اقبالا،  
نوه نتیجه ها،

اون کسائیکه تاریختون خط خطی نشده...  
وقتی دوباره موسیقی مقدس شد و نشون دادن ویلون و کمونچه و تنبک گناه نبود از ما هم یاد کنی...

آآی نسلای بعدی... ایرانیای شایدچندین دهه دیگه...  
وقتی دوباره ایرانمون با همه کشورهای دنیا دوست و رفیق شد یادی هم از ما بکنی...  
آآی بعد از مائی ها، خوش عاقبتا، پیشونی سفیدا...

وقتی تو خیابونا بجای پراید کادیلک دیدین و فیلم ها همزمان با شصت و پنج پایتخت مهم دنیا روی پرده سینماهای تهرون کشیده شد و کنار خیابونا میز و صندلی چیدن و پاتوق عاشقا شد و گوشه و کنار تا سقف آسمون نئون تبلیغاتی برندهای به روز دنیا با همدیگه مسابقه میگذاشتن...  
یه یادی هم از ما نسلی که دائم تو هول و هراس بودو از فرداش خبر نداشت بکنی...

آی هموطنای چند صد سال دیگه...  
وقتی تحصیل کرده هامون رو کارخونه ها و پروژه ها و تولیدیا می قاپیدن و کارگر فنی تاج سر بود و هیشکی میل مهاجرت

در ساندچ خنده کنان تیر میخورند و میمیرند و در شیراز مست و لایعقل با خیابان عشق بازی میکنند!

لرها تیر خورده می ایستند و خط و نشان میکشند و کردها با دست های خالی تیر و تفنگ شیطان را مچاله میکنند.

واقعا که نوبت عشق بود، این مردم به اندازه کافی با عقل تلاش کردند، رای عقلانی دادند، به اصلاح عقلانی پناه آوردند و حالا نوبت، نوبت شیداییست!

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است  
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

و حالا قاتلان با جمعیتی مجنون طرفند. انگار که ایران خانم، نعل بر آتش گذاشته باشد و عشاق را فراخوانده باشد. به فیلم زنی ریز جثه که هر چقدر باتوم میخورد از جاش تکان نمیخورد نگاه کنید، این خاصیت عشق است!

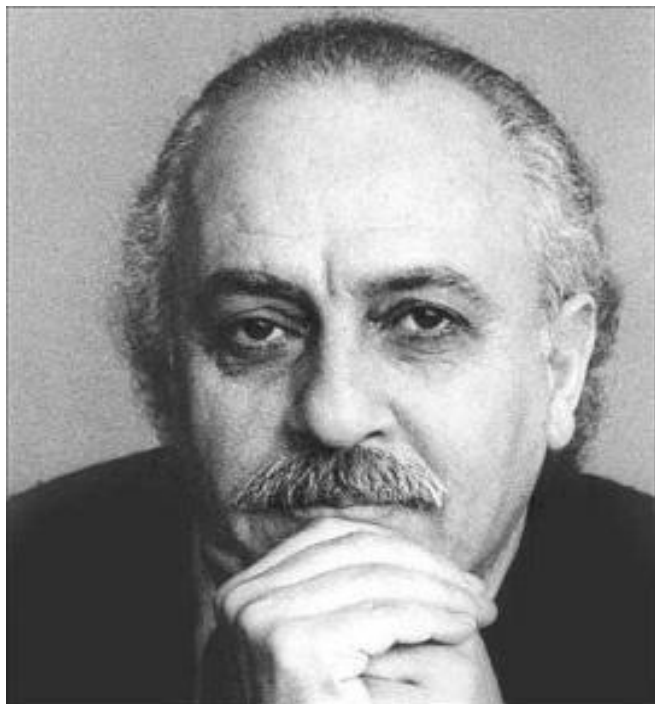
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چارتکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست ...

آزادی را بسیار قفس کرده اند،  
داد را به وفور بیداد کرده اند  
اما تا به حال هیچ لشگری از پس عشق بر نیامده.

نه گرفتنیست نه گشتنی،  
نه فیلتر میشود نه خاموش،  
نه قابلیت خودکشی شدن دارد  
نه قابل سانسور است؛

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست ...

## سیری در سفینه حافظ



نگاهی به کتاب عرفان ورنندی در شعر حافظ: نوشته ی داریوش آشوری

در برابر این پرسش که حافظ چه می گوید؟ باید به گذشته ی تاریخ مراجعه کرد و ببینیم حافظ در زمان خود چگونه با اهل و دیارش سر کرده و از چه منابعی بهره جسته و یا تحت تاثیر چه گذشته ی تاریخی بوده است.

آنچه که آقای آشوری بررسی کرده و از میان غزلیات حافظ دریافت کرده یکی کتاب "کشف الاسرار" رشیدالدین میبدی است که بر پایه ی تأویل عرفانی قرآن قرار دارد و آقای آشوری می گوید با مطالعه آن بسیاری از غزلیات حافظ را توانسته معناگشایی کند.

از آن جمله است « اهل سلامت » و « عتاب » و « عنایت » و ... که در دیوان حافظ بسیار بکار رفته است ، و دیگری کتاب « مرصاد العباد نجم الدین رازی » است که رابطه ی بسیار روشنی با دیوان حافظ دارد، البته بدان معنا نیست که چنین رابطه ای با آثار نویسندگان و شاعران صوفی مانند: عطار، عین القضاة ، مولوی، احمدغزالی ندارد.

پیش از آنکه به شیوه و روش پیشنهادی داریوش آشوری برای درک فهم ابیات دیوان حافظ بپردازیم و بدانیم چه شباهت هایی این دو اثر با دیوان

نداشت و پشت در سفارتامون صف تا صف ایستاده بودن تا اجازه ورود و ویزای توریستی بگیرن و تخت جمشید و میدون نقش جهان غلغله بود، یادی از ما وامونده های تاریخ کنین... آی بچه های بچه هامون...

وقتی از نو ایرانو ساختین و بعدش همه خلق خدارو به یک چشم دیدین و شیعه و سنی و یهودی و مسیحی و و بودائی و بهائی و بی دین و ... هیچ فرقی با هم نداشتن و عیسی به دین خود بود و موسی به دین خود بود و مسجد و کلیسا و کنیسه هر کدوم مشتریهای خودشون داشتن و هر کسی سرش به کار خودش بود و فضولی موقوف بود..... یه قلقلکی هم به حافظه تاریخی تون بدین و از ما نسل سوخته و ویرون و هاج و واج هم یادی بکنین ...

و سرانجام آقای مرتضی سینکی این نوشته را در باره "آزادی" فرستاده اند:

«آزادی» سابقه می خواهد. آدم هایی که عمری در «استبداد» بزرگ شدند، آزادی را تحمل نمی کنند. آزادی سابقه می خواهد. پذیرش آزادی خیلی از «انقلاب» مشکل تر است. تحمل رژیم آزاد به مراتب از تحمل رژیم انقلابی سخت تر است. ما برای آزادی تربیت نشدیم، نه مدرسه به ما یاد داده، نه خانواده به ما یاد داده، نه جامعه یاد داده. از مشروطه تاکنون از آزادی صحبت می کنیم، ولی هیچ وقت محیط و فضای آزاد\* نداشته ایم...نباید مأیوس شد... رسیدن به آزادی همین است...رنج باید کشید تا نتیجه مطلوب حاصل شود.\*

\*ولی این را هم نباید از یاد برد جامعه ای که پر از آدم های «متعصب» است، یک شبه دموکرات و آزادی خواه و پیرو کانت و اسپینوزا و ولتر نمی شود.\*

✍ «احسان نراقی»

مجموعه مقالات و مصاحبه ها

مراد وی مخالف مراد حق بود یا موافق بود، بلکه به سابقه ی ازلی است.

**(ناامید - ام مکن از سابقه ی لطف ازل**

**تو پس پرده چه دانی که خوب است و که زشت؟ حافظ**

و در ازل حکم کرد به شقاوت وی و او را براند از درگاه خود.

جواب دیگر آن است که ارادات ابلیس موافق ارادات حق نبود در کار آدم؛ که ارادات (حق) آن بود که آدم از آن درخت بخورد تا مستحق آن شود که وی را از بهشت بیرون کند و با چیزی نقل کند از بهشت شریف تر و عالی تر و آن اصطفاثیت واجتباثیت وتوبت و رسالت و کمال محبت است.

**سبزه ی خط تو دیدم و زبستان بهشت**

**به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم**

**از در خویش، خدا را به بهشت ام مفرست**

**که سرکوی تو از کون و مکان ما را بس حافظ**

و ارادات ابلیس آن بود که (آدم) از آن درخت بخورد و سخط و غضب حق رسد و کافر شود و بدبخت گردد پس ابلیس به آن مراد خود نرسید و ملعون و مطرود گشت و آدم به مراد حق رسید و به عنایت حق به توبت و رسالت رسید. (ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵)

**کمال صدق محبت ببین نه نقض گناه**

**که هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند**

**سزد کز خاتم لعل اش ز نم لاف سلیمانی**

**چو اسم اعظم ام باشد چه باک از اهرمن دارم ... حافظ**

کاظم نوروزی

ادامه دارد.



مانا نیستانی

حافظ دارد، ضروری است به دو نکته اساسی دیگر که نویسنده ی کتاب « عرفان ورنندی در شعر حافظ » به آن پرداخته است اشاره کنیم.

ایشان می گویند دو عامل دیگر در مشکل خواندن و فهمیدن شعر حافظ تاثیر گذاشته اند، نخست حافظ را آسمانی کردن و جنبه الوهیت بدان دادن و او را « لسان غیب » خواندن و در نتیجه فال زدن و انتظار پیش بینی آینده را از دیوان حافظ داشتن است و اینکه حافظ را جدا از انسان عادی دانستن، خود بر پیچیدگی فهم اشعار حافظ تاثیر گذاشته است.

دوم اینکه عده ای در صدد برآمدند حافظ را یک « نابغه » بدانند،

تردید نیست که وی به علوم عصر خودش مسلط بوده و در میان دانشمندان و شعرای هم زمان خودسرآمد بوده، ولی اینکه او را دارای یک استعداد مافوق بشری بدانیم و بدین گونه او را از انسانهای هم عصر خود جدا کنیم، عامل دیگری است که ما را در برخورد با اشعار حافظ و فهم درست آن دچار مشکل می سازد.

آقای آشوری برای تفسیر دیوان حافظ دست به مطالعه میان متنی می زند، بدین معنی که تفسیر دیوان حافظ را نمی توان بعنوان یک متن از خود آن شروع کرد که در نتیجه ما را دچار سر درگمی و نظرات گوناگون و ناهماهنگ می سازد، پس با مطالعه میان متنی بهتر می شود و به زبان اشارات و اسرار گونه ی دیوان نزدیک شد و بدینگونه توجه ما را به رابطه ی بیت های دیوان حافظ به اثر عرفانی « کشف الاسرار » میبندی و سپس به « مرصاد العباد نجم الدین رازی » جلب می نماید و تاکید میورزد که رابطه چند صد بیت مهم از دیوان حافظ با این ۲ متن تأویلی به هیچ وجه تصادفی نیست.

1- گزیده ی کشف الاسرار:

مسئله : اگر کسی گوید که " خوردن آدم از آن شجره به ارادات حق بود و ابلیس رانیز همان ارادات بود، پس از کجا ابلیس مستوجب لعنت گشت و حال آنکه ارادات وی مخالف ارادات حق نبود؟"

جواب وی از دو وجه است : یکی آن است که خالق را رسد به جهت آفریدگاری و پادشاهی که خلق خود را عقوبت کند به سبب معصیت، یا عقوبت کند به سبب معصیت.

**( در زلف چون کمند اش، ای دل مبیح، کان جا**

**سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت ) حافظ**

و هر دو وجه از خدا راست است و عدل، و در آن بیداد نه. بیداد آن بود که کسی کاری می کند که وی را (کردن) آن کار نرسد یا حقی بر وی لازم است که آن حق می فروگذارد. و ربّ العالمین از این هر دو پاک است و منزّه. پس لعن و طرد ابلیس نه به مقابله ی جرمی است یا از آنک



### Relator

#### Specializing in:

- Shopping Center
- Restaurant
- Office Building
- Business Opportunity
- Gas Stations

### Mike Pirzadeh

#### Residential & Commercial

Cell: (734) 516-4172

Office: (313) 474-0100

6530 Greenfield Rd.

Dearborn, MI 48126

<https://www.thesignaturegroup.org>

[Mike\\_pirzadeh@hotmail.com](mailto:Mike_pirzadeh@hotmail.com)

*Together, we can do great things*

## Persian – English Translation

(از سوی همه موسسات به رسمیت شناخته می‌شود.)

ترجمه از فارسی به انگلیسی

و از انگلیسی به فارسی

با بهای مناسب با ما تماس بگیرید.

**(248) 403-560**

## Family Dentistry Mahine Mahajeri D.D.S. M.S.



- Cosmetic and Preventive Dentistry
- Tooth Bonding and Bleaching
- One Hour Whitening
- Crown and Bridges
- Complete and Partial Dentures
- Root Canal and Braces
- Saturday and Evening Appointment
- Over 28 years of Practices

**(313) 584-6530**

6325 Chase Road. Suite A. Dearborn, MI 48126

## MORT'S TAX & ACCOUNTING SERVICES



مرتضی راستگو، با بیش از 20 سال سابقه در امور مالیاتی و حسابداری در آمریکا آماده همکاری با شما می‌باشد.

(تخفیف ویژه برای هموطنان عزیز)

**Morteza Rastgoo**

313-769-6360 / 248 739-2828

24602 W Warren

Dearborn Heights

[taxmort@gmail.com](mailto:taxmort@gmail.com)



## حمایت از خانه ایران، حمایت از فرهنگ ایران است

خانه ایران سازمانی غیرانتفاعی است که با کمک‌های مالی و فرهنگی ایرانیان مقیم میشیگان کوشش می‌کند فرهنگ ایران و ایرانی را زنده نگاه دارد.

با سپاس از دوستانی که حق عضویت سال 2022 خود را پرداخت کرده‌اند، از سایر دوستان گرامی درخواست می‌کنیم با پرداخت \$25 حق عضویت سالیانه از خانه ایران حمایت کنند و از تخفیف بلیت‌های مراسم نوروزی، مدرسه مجانی و جشن‌ها بهره‌برند.

**Membership Renewal**

Please send your \$25 membership check to the following address:  
 PHOM P.O Box: 251002 West Bloomfield, MI 48325  
 Online membership via PayPal on website:  
<https://persiahousemi.wildapricot.org/>  
 If you have any questions, please contact PHOM at Tel: (248) 403-5605

لطفاً برای درشت‌تر شدن متن روی آن کلیک کنید

## مدرسه فارسی آنلاین خانه ایران

## با دوبرهم میهنان گرامی

### \*THE ADVANTAGES OF BEING BILINGUAL

RECENT STUDIES OF CHILDREN WHO GROW UP IN BILINGUAL SETTINGS REVEAL ADVANTAGES OVER SINGLE LANGUAGE CHILDREN, INCLUDING BOTH INCREASED ATTENTIVE FOCUS AND COGNITION. THE FINDINGS CORRELATE WITH PREFRONTAL CORTEX BRAIN ACTIVITY NETWORKS, WHICH DIRECT THE HIGHEST LEVELS OF THINKING AND AWARENESS. COMPARED TO MONOLINGUALS, THE STUDIES HAVE INDICATED THAT BILINGUAL CHILDREN WITH FIVE TO TEN YEARS OF EXPOSURE AVERAGED HIGHER SCORES IN COGNITIVE PERFORMANCE ON TESTS AND HAD GREATER ATTENTION FOCUS, DISTRACTION RESISTANCE, DECISION-MAKING, JUDGMENT AND RESPONSIVENESS TO FEEDBACK.



با آگاهی از همه‌گیری بیماری کوید انجمن سرپرستی خانه ایران همچنان تلاش بر آن دارد تا کلاسهای زبان فارسی همچنان به شیوه آنلاین و با نرم‌افزار زوم ادامه پیدا کند. از دوستانی که با آگاهی از سودبخشی فراگیری دو زبان\* خواهان نام‌نویسی در این کلاسها هستند درخواست می‌کنیم که نام و نام خانوادگی خود و فرزندشان را از طریق ایمیل به خانه ایران بفرستند. لازم است به آگاهی رسانده شود شهریه سالیانه (دو ترم) برای اعضا رایگان و برای دوستان غیر عضو سالیانه ۱۲۰ دلار می‌باشد. حق عضویت سالیانه خانه ایران برای هر عضو ۲۵ دلار است که در هنگام نام‌نویسی قابل پرداخت می‌باشد.

Please email us at  
[persiahouseofmichigan@yahoo.com](mailto:persiahouseofmichigan@yahoo.com)  
 for enrollment in online Persian  
 language classes.

**Online PHOM  
 Persian School**

با مردودج - انجمن سرپرستی خانه ایران